

تفاوت بین انسان و بشر

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



تفاوت بین "انسان" و "بشر"¹

فاروق ایزدی نیا

هُوَ النَّاطِرُ مِنْ أَفْقِهِ الْأَعْلَى

قوله تبارک و تعالی، "هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون"². خداوند عالمیان در کتاب مجید، که فرقان بین حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است، به صریح بیان مابین دانایان و جاهلان را فرق و تمیز گذارده؛ یعنی انسان را در زمره "یعلمون" و بشر را در سلک "لایعلمون" محسوب فرموده؛ انسان

¹ این نوشته به نام لوح حضرت عبدالبهاء شهرت یافته و در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، صفحات 33 الی 36 و نیز همان مجموعه، شماره 55، ص 250 به بعد درج گردیده، و قسمتی از آن نیز در مائده آسمانی، ج 9، ص 125 درج گردیده است. اما، یکی از قدماء که معلوم نشد کیست در حاشیه صفحه 250 جلد 55 نوشته است که این سطور از نوشتههای حاجی میرزا اسدالله اصفهانی است. به کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 4، ص 24 نیز مراجعه شود.

² یادداشت‌ها و مآخذ

قرآن کریم، سوره زمر، آیه 9



ORIGINAL

را به مقام "علمه البیان"³ مفتخر و بشر را در رتبه "الصَّمُّ البکم الذین هم لایعقلون"⁴ در آورده؛ انسان را از سعده علم خود غنی فرموده⁵ و بشر را ضنک معیشت⁶ قسمت داده؛ انسان را شراب طهور نصیب فرموده⁷ و بشر را زقوم جهیم⁸ مقرر داشته؛ انسان را "علی سرر متقابلین یطوفون علیهم ولدان مخلدون بأکواب معلوم و المعارف و قواریر الحکم و الحقائق"⁹ جالس نموده و بشر را "علی حفرة الجهیم و درکات الجهیل یشربون ماء الحقد و الحسد و یأکلون لحم البغض و العند" مستقر نموده. انسان را "رحیق مختوم سلسبیل مکتوم" عطا فرموده و بشر را شرور و خور و خمول مقرر داشته.

³ سورة الرحمن، آیه 4. در این خصوص حضرت عبدالهاء توضیح می فرمایند، "فامعن النظر حتی تری البرهان الذی أنزله الرحمن فی القرآن «خلق الانسان علمه البیان». انما البیان عبارة عن الحقيقة الساطعة و الأسرار المودعة فی حقيقة الانسان تعالی الرحمن الذی خلق هذا النور المبین المؤید بالفکر و الذکر العظیم و أمتازه الله من الکائنات حتی عن الطبیعة الّتی یعدونها من دون الله و إذا نظرنا إلى النوامیس المرتبطة بها جمیع الکائنات فی حیث الطبیعة نری بوضوح البیان أنّ الإنسان بقانون الطبیعة اسیر للسباع الضاریة ولكنه بقوة معنویة مودعة فیہ یاما اسر السباع الضاریة و یاما ذلّ و قهر الذئاب الکاسرة و هذا خرق عظیم ایضاً لنوامیس الطبیعة و أنّ الانسان یدع آثار القرون الخالیة و الفنون الحاضرة موارث للقرون الآتیة و هذا خرق عظیم ایضاً لنوامیس الطبیعة... " (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 372)

در رساله مدنیّه از "بیان" به عقل تعبیر شده است: "بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاری را سزااست که از بین کافه حقائق کونیّه حقیقت انسانیّه را به دانش و هوش، که نیرین اعظمین عالم کون و امکان است، متفخر و ممتاز فرمود... و این آیت کبرای خداوند بی همتا در آفرینش و شرف بر جملهء ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث "اول ما خلق الله العقل" شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیكل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید... متعالی و مقدس است پروردگاری که فطرت انسانیّه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود: «الرحمن علم القرآن خلق الإنسان علمه البیان»." (رساله مدنیّه، طبع 1329 قمری، ص 3).

انسان به این وسیله به "کتاب مبین" تبدیل میشود. جمال مبارک در ابتدای هفت وادی میفرمایند، "الحمد لله الذی أظهر الوجود من العدم و رقم علی لوح الإنسان من أسرار القدم و علمه من البیان ما لایعلم

جام می و خون دل هریک به یکی دادند در دائرهء قسمت اوضاع چنین باشد¹⁰

"هل یتوی الذین یعملون و الذین لایعملون؟" انسان را نور عرفان عطا فرموده و بشر را ظلمت حرمان. انسان را به اشراقات آفتاب ایمان منور نموده و بشر را به غیوم تیرهء انکار مکدر داشته؛ انسان را به خلعت عرفان جمالش مخّلع نموده و بشر را در پس پردهء غیب منتظر داشته؛ انسان را به آیهء "قد قضت العلامات کلّها"¹¹ واقف نموده و بشر را به حجاب "هل القیامة قامت؟"¹² محتجب؛ انسان را به عرفان کلهء مستغاث¹³ و غیاث عارف نموده و بشر را در پس شمارهء اعداد و علامات معوق و معطل

و جعله کتّابٌ مبینا لمن آمن و استسلم... (آثار قلم اعلیٰ، ج 3، ص 92). شاید به همین علت است که شأن انسان به مراتب بالاتر و برتر از سایر کائنات است و لهذا مطابق با شأن و مقام خود باید حرکت کند که حق فرموده است، "حق از برای کنوز مودعهء در نفوس آمده؛ نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان، تبارک الرحمن الذی علمه البیان... (اشراقات، ص 141).

کتّاب وجود انسان به "بیان" آراسته شده است: "هو الذی أظهر أمره لهدایة خلقه و أنزل آیاته إظهاراً لمجته و برهانه و زین دیاج کتّاب الإنسان بالبیان بقوله «الرحمن علم القرآن خلق الإنسان علمه البیان.» (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص 2)

در معنای "بیان" حضرت بهاء الله به حدیثی مروی از امام محمد باقر استناد فرموده‌اند، "روی جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال: «یا جابر علیک بالبیان و المعانی؛ فقال علیه السلام أما البیان و هو أن تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء؛ فتعبده و لا تُشکر به شیئاً و أما المعانی فنحن معانیه...» (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص 83). جناب اشراق خاوری آن را اینگونه ترجمه کرده‌اند: "ای جابر بر تو باد که بیان و معانی را ادراک کنی. عرض کرد یا ابن رسول الله مقصود از بیان و معانی که می‌فرمایی چیست. حضرت ابی جعفر فرمود بیان آن است که بدانی خدای را مثل و نظیری نیست و برای او شریکی قائل نشوی و مراد از معانی ما هستیم." (قاموس لوح ابن ذئب، ذیل "روی جابر عن ابی جعفر... برید ما نریده").

داشته؛ انسان را به تمسک به عهد و میثاق ثابت و مستقر نمود و بشر را به نقض و وهن و اهمال و تأویل و تخدیش مهیا نمود.

"هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون؟" انسان را به خلعت خلافت "إنا جعلناک خلیفة" ¹⁴ سرافراز فرموده و به تاج کرامت "خلق الله الآدم علی صورته" ¹⁵ متباهی؛ انسان را مسجود ملک نمود ¹⁶ و بشر را مردود فلک فرمود ¹⁷؛ انسان را وارث میراث نبوت ¹⁸ و حکمت فرمود و بشر را مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود؛ انسان را منبع علوم و حکمت و معدن فتوت و شجاعت و مخزن همت و غیرت و

با نقل بیان حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه مبارکه به این قسمت خاتمه داده می‌شود، "القرآن الذی علیه شدید القوی و البیان النازل من الملکوت الأعلى و صحائف آیات ربک الّتی انتشرت فی مشارق الأرض و مغاربها" (مکاتیب، ج 1، ص 44)

⁴ سورة انفال، آیه 22. اگرچه مشابه این بیان در سوره دیگری از قرآن کریم نیز نازل شده است. اما آیه منقوله از این سوره است که ذکر شد. اشاره بدان است که انسان، که اشرف کائنات است و به صفات و اسماء الهی مزین، در صورتی که در دام شهوات افتد از حیوان نیز پست تر شود و در دام ظلمت افتد. حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه (ص 5-6) می‌فرماید، "اعظم سعادت سعادت انسانیّه و اوست مُدرک حقائق آیات آفاقیّه و انفسیّه. اگر سمند همت بی‌همتا را در میدان عدل و تمدن جَولان دهد «سنزیهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» و اکبر شقاوت شقاوت بشری است اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات نفسانیّه ماند. در این صورت در درکات اسفل توحش و نادانی از حیوانات مضرّه پست تر افتد: «اولئک کالأنعام بل هم اضلّ»؛ «إِنَّ شَرَّ الدّواب عندالله الصّمّ البکم الذین لایعقلون».

⁵ سورة النساء، آیه 130 - خداوند بندگانش را مستغنی می‌فرماید؛ این استغنا شامل جمیع مراتب وجود حقیقی است. غنای زر و سیم سبب کثرت احتیاج می‌شود. بعضاً تصور میشود که مقصود از این آیه این است که در این دور احدی به دیگری محتاج نخواهد بود. حضرت عبدالبهاء آن را مردود می‌شمارند، "ای احبّای الهی معنی «یوم یغنی الله کلاً من سعته» این نیست که متبادر به اذهان است. مقصد این است که آن کنز بی‌پایان ظاهر و عیان می‌گردد، کلّ از آن ثروت طالحه بهره‌مند و مستغنی میشوند نه

مظهر آداب و تربیت فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلّ غمام مستور گردد، انسان‌زادگان چون اقمار منیره و انجم درخشنده در سماء امر متلثلاً و نوار گردند و به قوت نورانیت چنان یکدیگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلل خللی بر اشراق شمس احدیت وارد آید تا اشعه آفتاب عهد چنان غیب و شهود وجود را روشن و منور نماید که از عدم و نقض و نفی جز اسمی و حرفی نماند. استغفرالله عن ذلک؛ اگر اشراق آفتاب عهد، که مرادف با وجود است و امروز مصطلح از وجود نزد اهل بهاء، آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و نفی نمی‌شد، هرگز به قیص هستی عارض موجود نبود. فتعالی عن ذلک علواً کبیراً.¹⁹ امروز جمیع اشیاء به آفتاب عهد الهی روشن؛ یعنی جمیع معهودات از فیض عهد ابهی معهود گردیده. این است اصطلاح اهل بهاء در این عهد جدید که مطابق است با بیان حکمای الهی که فرموده‌اند جمیع موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده؛ قوالب و

این که هیچ یک از احباب محتاج دیگری نه. البتّه اطفال شیرخوار فقیر ثدی و پستانند و کودکان محتاج مرییان و جوانان مستفیض از هوشمندان و هوشمندان مستحقّ ارشاد و هدایت مقربان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 4، ص 65)

حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می‌فرمایند، "هوالبهی ای تشنه قطره‌ای از بحر غنای حق در آیه مبارکه «یوم یغنی الله کلاً من سعته» می‌فرماید. این غنا و سعت و وسعت رحمت شمول جمیع مراتب وجود حقیقی دارد. چنانچه ملاحظه می‌شود که از فضل جمال ابهی روحی لأحبّائه فدا دریای غنا در جوش است و روح توانگری در خروش؛ گنج رایگان چون نهر روان جاری و ساری و ثروت ملکوت ابهی در آفاق دل و جان فائض و نازل. علوم اولین و آخرین از کلمه‌ای ظاهر و حقائق و معانی از هر حرفی باهر. فیوضات قدیمه چون بحر مواج و انوار رحمانیه چون کوب و هاج. این است ثروت و غنای حقیقی. طوبی لمن هو غنیُّ بهذا الغناء ع" (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 78).

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ای غنیّ از ماسوی الله غناء ذهب و فضّه سبب کثرت احتیاج گردد و علّت انشغال شود. چنانچه ملاحظه می‌نماید که اعظم اغنیای عالم امکان تاجدارانند، با وجود این در اشدّ درجه احتیاج و مدیون و مغبون و مبتلی. ولی نفوسی که از کأس طاغیه یوم یغنی الله کلاً من سعته نوشیده‌اند ولو به ظاهر فقیر و قطمیر الک نیستند، ولی گنج روان در آستین دارند و ملک لامکان زیر نگین و خزائن ملکوت دفین و البهائ علیک. ع" (همان، ص 78).

مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون، ولكن معانی و حقائق و شراب و رحيق و سلسبیل و می و باده واحد.

هر لحظه به شکل دگری آن بت عیار بر آمد رو کرد نهان شد²⁰

سخن را روی با صاحب‌دلان است.²¹

این استغنا مختص احبای الهی است و دیگران را از آن بهره‌ای نه. اما در غنای ظاهره کلّ شریکند. در بیان حضرت عبدالبهاء تصریح بر این مطلب مشهود: "اما مسئله ثروت و غنا مقصود غنای حقیقی است و ثروت ملکوتی و این فیض ابدی است که در یوم «یعنی الله من سعته» شامل گردد و کامل شود و این مختص به احبای الهی است و اما ثروت ناسوتی جمیع امم در آن مشترک یعنی در سائر طوائف نیز غنی دنیوی موجود با وجود این اگر نفسی غنی شاکر و باذل باشد البتّه مقبول و محبوب چنانچه در الواح الهی مذکور اذا وجدنا اثرنا و اذا فقدنا شکرنا" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 6، ص 60-159).

در واقع تأییدات ملکوت ابهی است که پشهء ضعیف را به تأیید سلیمانی عقاب اوج سماء نماید و فقیر حقیر را کوکب آسمان نماید. این است که مرکز میثاق می فرماید، "هرچند پشهء ضعیفم ولی تأیید سلیمان الهی شامل و هر چند فقیرم ولكن کوکب یوم یعنی الله کلاً من سعته فائض. الطاف اسم اعظم و مواهب جمال قدم ذباب ناتوان را عقاب اوج آسمان نماید و خاک سیاه را رشحات سحاب عنایت گل و ریحان برویاند" (همان، ص 79).

بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء اتکاء بر وزرا و امرا را گناه عظیم دانسته سبب ذلت می دانند و آن را نفی می فرمایند و اعتماد به خداوند را توصیه می فرمایند. در بیانی از قلم میثاق صادر، "بدان که به غیر از خداوند مهربان یار وفاداری نه. انشاء الله تفقدی خواهد نمود و دل افسرده را فرح بی اندازه عطا خواهد کرد. توکل به او نما و از دون آن آزاد باش. اتکال بر وزرا و وزر است و اعتماد بر امرا ذلت کبری. ای رفیق این را بدان که جز خدا کسی به کار انسان نمی خورد. توکل به او کن و یوم یعنی الله کلاً من سعته بشارت کبری است...". (همان، ص 399-400).

ای "الذین یعلمون" آیا مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحف الهیه چه بود و از آیه شریفه "یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمتُ علیکم و اوفوا بعهدی" ²² چه؟ و از "ایای فارهبون" ²³ چه استنباط شده و مقصود از سوره مبارکه "و المرسلات عرفاً فالعاصفات عصفاً و النّاشرات نشرأ فالفرقات فرقا فالملقیات ذکرأ" ²⁴ کیانند؟ حاشا لاریبُ فیهِ هُداً للمتّقین ²⁵ و ذکرُی و هُدی لأولی الألباب ²⁶ فی المبدء و المآب الذّین یعقلون و الذّین یعلمون.

شاید اوج این مقام فقر از ماسوی الله باشد که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید. حضرت عبدالبهاء رتبه پنجم محبت را به این مقام توصیف می فرمایند، "اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربّانی موجود گشته حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را از این رانحه رضوان احدیت و نفعه گلشن هویت نصیبی نه و نفوس مقیده و ارواح محدوده را از این مائده قدسیّه بهره نه. و در این مقام تجلیات غنای بحت و استغناء بات از سلطان احدیه در حقائق سلاطین ممالک توحید تجلی گردد و غنای حقیقی و دولت دائمی "یوم یغنی الله کلاً من سعته" در این مرتبه اعزّ اعلی رخ گشاید و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی بحر بیکران و قلزم بی پایان "و فی انفسکم افلا تبصرون" و در گلستان حقیقت و بوستان هدایت "اقراً کتّابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً" داخل شود و لمعات تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند و روائح رضوان حقیقت را از ریاض توحید و گلشن تجرید که در قلب مبروکش سرسبز و خرم گشته ساطع یابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق را در جمال خود باقی یابد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 20).

اگر انسان بتواند فیوضات الهیه را که در او به ودیعه گذاشته شده مشاهده نماید، البتّه خود را از عالم مستغنی مشاهده کند و ادراک یوم "یغنی الله کلاً من سعته" نموده والا از آن محروم مانده است. جمال

ای "الَّذِينَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ" "یوم الذی فیہ طمست النجوم و فرجت السما و نسفت الجبال" ²⁷ "یوم یقوم الناس" ²⁸ ، ای ایادی امر ²⁹ ، "ملک الناس" لینصره "رب الناس" ³⁰ فی سنة الشداد ³¹ یوم عسر بعدالفرج الأعظم، ای یوم طلوع الشمس الذکر عن افق العهد لتربية الناس بعد یوم الإلهی و صعود جمال الحق إلى سماء قدسه الرفیع المنیع. پس جای آن دارد که سیاره، یعنی ایادی امر، که به دلو طلب و مجاهده یوسف مصر احدیه را در چاه غربت و وحدت بلاناصر و معین یافته ³² ، به یک لحن و یک صوت و یک نغمه این نغمه بسرایند

ابهی میفرمایند، "مؤمنین هم دو قسم مشاهده می شوند. از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را به حجاب نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته اند و بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظاتالله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرس می نمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربانیه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می نمایند و هر نفسی که به این مقام فائز شد به یوم «یغنی الله کلاً من سعته» فائز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظل غنای رب خود مشاهده مینماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می نماید، بلکه خود را محیط بر کل مشاهده کند لو ینظر ببصرالله. و اگر نفسی از این نفوس به ثبوت راسخ متین در امرالله قیام نماید، هر آینه غلبه می نماید بر کل اهل این عالم" (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص 83-182).

این مقام مقام بقاء بالله است و فنای فی الله. در جواهرالاسرار، از قلم جمال ابهی نازل که سالک به مدینه فنا میرسد و سپس وارد مدینه بقا میگردد و دیگر نه درخود فنا می بیند و نه در دیگری آن را مشاهده می کند: "یدخل فی مدینة البقاء و فی ذلک المقام یشهد السالک نفسه علی عرش الإستغناء و کرسی الإستعلاء إذا یظهر له حکم ما ذکر من قبل «یوم یغنی الله کلاً من سعته» فهنیئاً لمن وصل إلى هذا المقام و شرب من هذا الکأس البیضاء فی هذا الرکن الحمراء. فإن السالک فی هذا السفر لما استغرق فی البحر البقاء و استفرغ فؤاده عن کل ما سواه و استبلغ إلى معارج الحیوة لا یری الفناء لنفسه و لا لغيره ابداً و یشرب عن كأس البقاء و یمشی فی ارض البقاء و یطیر فی هواء البقاء و یجالس مع هیاکل البقاء و یأکل من نعمة الباقیة الدائمة من الشجرة الدائمة الأزیة و یرى اهل البقاء فی علی البقاء بالبقاء

بُشری که در بزم وجود رخ یار عیان شد چشم همه روشن

از فجر بقا طلعت دلدار عیان شد چشم همه روشن

امروز که فجر یوم عهد الهی است، خفتگان بالین محو را به بشارت طلوع نیر عهد، صحو و بیداری سزا است؛ چه، هر روزی را روزی مقرر و هر صبحی را صبحی مقدر گردیده.

مذکوراً و کلّ ما یكون فی هذه المدینة لَبَاقِيَةً دَائِمَةً لَا یفنی... (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 81).

اما آنچه مانع از ظهور و اشراق شمس یوم «یُغنی الله کُلّاً من سعته» است، همانا اختلاف است و بس. جمال مبارک در ورق ششم از کلمات فردوسی می فرمایند، "سراج عباد داد است، او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش منماید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد. در این کلمه علیا بحر حکمت الهی مواج، دفاتر عالم تفسیر آن را کفایت ننماید. اگر عالم به این طراز مزین گردد شمس کلمه «یوم یغنی الله کُلّاً من سعته» از افق سماء دنیا طالع و مُشرق مشاهده شود. مقام این بیان را بشناسید، چه از علیا ثمره شجره قلم اعلی است. نیکو است حال نفسی که شنید و فائز شد. به راستی می گویم آنچه از سماء مشیت الهی نازل، آن سبب نظم عالم و علت اتحاد و اتفاق اهل آن است. کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم" (مجموعه اشراقات، ص 122).

و در مقام دیگر نیز بر همین نکته تأکید دارند، "عنایت مخصوصه الیوم متوجه این حزب است. آفتاب به این اسم اشراق مینماید و سحاب به این اسم امطار رحمت مبذول میدارد. اگر نفوس مقبله سبب منع فیوضات الهیه نمی شدند، حال شمس «یوم یغنی الله کُلّاً من سعته» را از افق عالم ظاهر و مُشرق مشاهده مینمودند. سمّ قتال اختلاف بوده و خواهد بود. از حق بطلبید تا این اختلاف را به ائتلاف و اتحاد مبدل فرماید. إنه هو المقتدر القدير. اگر احبای الهی به این مقام بلند اعلی فائز شوند عنایات و برکات و فیوضات ربّانی را در کلّ حین ملاحظه نمایند" (آیات الهی، ج 2، ص 357).

جمال مبارک تأکید دارند که کافهء انبیاء به یومالله بشارت دادهاند و از آن جمله یوم «یُغْنِي اللهُ كَلًّا مِنْ سَعْتِهِ» است که در قرآن کریم بدان تصریح شده است. لهذا در این دور مبارک حقیرترین عباد هم اگر به جبل حبّ الهی متمسک شوند، بجزور علم و حکمت را در قلوب خود موج مشاهده نمایند: "الحمد لله الذي وفي بما أوحى على كافة أنبيائه ورسوله وبشر الكلّ بأيامه و منها يوم الذي وعدنا به في محكم كتابه بقوله جلّ سلطانه «يوم يُغْنِي اللهُ كَلًّا مِنْ سَعْتِهِ» وإنّه هو يومنا هذا. إذ أرى بأنّه أغنى فيه كلّ من دَخَلَ فِي ظِلِّهِ مِنْ سَعَةِ عَلَيْهِ وَحِكْمِهِ بَحِيثٌ قَدْ أودِعَ فِيهِ زَمَامَ الْعُلُومِ فِي قَبْضَةِ أَقْلٍ عَبِيدِهِ وَ فِي صَفْقَةِ أَذْلِ رَعِيْتِهِ إِذ تَمَسَّكَ بِجَبَلِ حُبِّهِ فِي أَيَّامِ ظَهْرِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُلْهِمُ مَنْ يَشَاءُ بِجُنُودِ وَحِيهِ وَ يَقْدِفُ فِي قَلْبِ مَنْ يَرِيدُ نُورَ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الظَّاهِرُ بظهور نفسه بحيث ما بقي له حجابٌ إِلَّا نُورَ جَمَالِهِ وَ لَا سَحَابٌ إِلَّا فِرطَ ظَهْرِهِ" (مائده آسمانی، ج 7، ص 119).

و در مقام آخر به این نکته باید تأکید داشت که ورود در وادی استغنا و وصول به "یوم یغنی الله کلاً من سعته" سبب تبدیل حزن به سرور و غم به فرح شود. در هفت وادی در این مورد نازل: "و سالک بعد از قطع معارج این سفر بلند اعلی در مدینهء استغنا وارد میشود و در این وادی نسایم استغناى الهی را بیند که از بیدای روح میوزد و حجاب های فقر را میسوزد و «یوم یغنی الله کلاً من سعته» را به چشم ظاهر و باطن در غیب و شهادهء اشياء مشاهده فرماید؛ از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود؛ قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید. مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند اما در باطن بر رُفرف معانی جالس و از نعمت های بی زوال معنوی مرزوقند و از شراب های لطیف روحانی مشروب... ای رفیق تا به حدیقهء این معانی نرسی از نحر باقی این وادی نچشی و اگر

چشمی از غیر چشم پوشی و از بادهء استغنا بنوشی و از همه بگسلی و به او پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی... (آثار قلم اعلیٰ، ج 3، ص 122).

⁶ سوره طه، آیه 124 - در این آیه مبارکه اعراض از خداوند را سبب تنگ شدن روزی دانسته است. لغت "ضنک" بنا به اظهار "بهاءالدین خرمشاهی" معرب واژه "تنگ" فارسی است (قرآن کریم، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص 320). بعضاً معتقدند که مقصود از آن "تنگی قبر" است. (همان). با توجه به این که حضرت عبدالبهاء این وضعیت را در مقابل آن استغنائی که تشریح شد قرار داده‌اند، تنگی معیشت عبارت از بی‌نصیبی از علوم و حکم ربّانی در نفوسی است که از حضرتش اعراض نموده‌اند. حضرت عبدالبهاء در مقام مقایسهء ثابتین و متزلزین میفرمایند، "اذا صدح الورقاء فی ریاض البقاء و غنت حمامة القدس فی غیاض الکبریاء و سطعت انوار التّأیید فی قطب السماء و اشرفت مصابیح التوحید فی زجاجات الاصطفاء و مهّدت الطرق و استقامت السبل و نفخ فی صور الانجذاب و نقر فی ناقور الحیاء و صال جنود الملکوت الابهی و جال خیل ملائکة الملاء الاعلیٰ و خفق علم الميثاق و انتشر شرع العهد و الوفاق یومئذ تری الثابتین فی جنّة النعم فی ظلّ ممدود و مقام محمود و عطاء مشهود و تری المتزلزین فی ظلّ یحوم و مقام مشئوم و ضنک و غموم و خسران الی یوم یبعثون" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 231).

⁷ سورة الانسان (دهر)، آیه 21 - این آیه به ابرار اشاره دارد که از "کأس کان مزاجها کافوراً" و "عیناً یشرب بها عبادالله" (آیه 5) می‌نوشند. اینها ساکنان نعیمند که "سقاہم ربُّہم شراباً طهوراً". حضرت عبدالبهاء در شرح حال جناب آقا میرزا مهدی کاشانی این دو آیه را به هم می‌آمیزند و به تقرّب

به درگاه الهی نسبت می‌دهند، "این ذات مکرم بین خلق محترم بود ولی در سبیل محبت الله بی‌نام و نشان گشت و انواع بلاها و رزایا تحمل نمود و هیچ وقت شکوه نمود راضی بقضا بود و راه تسلیم و رضا می‌پیمود مشمول نظر عنایت بود و در

درگاه کبریاء مقربّ لهذا از بدایت حیات تا نهایت بر حالت واحده مستغرق بحر رضا بود و ربّ ادرکنی ادرکنی میگفت تا آنکه بجهان پنهان صعود نمود * عطر الله مشامه بنفحات القدس فی الفردوس الاعلی و سقاه شراباً طهوراً فی كأس کان مزاجها کافوراً" (تذکره الوفا، ص 151).

در تاریخ نبیل مشاهده میکنیم که حضرت ربّ اعلی موقعی که لیوان نقره‌ای را از شربت پر کرده به جناب سید کاظم رشتی عنایت میفرمایند، همین آیه را تلاوت میکنند و این سقایه شدن بنده مقربّ (جناب سید کاظم) به دست ربّش (حضرت ربّ اعلی) در لیوان نقره (که در کتاب قرآن به دستبندهای نقره اشاره شده است = حلّوا أساوراً من فضة و سقاهم ربهم شراباً طهوراً).

حضرت عبدالبهاء این نوشاندن شراب طهور توسط ربّ را به روز اول رضوان نسبت میدهند و در مناجاتی که در این یوم از قلم مبارک صادر شده می‌فرمایند، " فامتلاً قلب احبائک فرحاً و سروراً و انجذبوا بنفحاتک طرباً و حبوراً فقاموا علی ثنائک شوقاً و توقاً و سقاهم ربهم شراباً طهوراً و لک الحمد یا الهی علی ما انعمت و لک الشکر یا منائی علی ما اکرمت و لک المنّ یا محبوبی علی ما اعطیت" (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 27). ذیل شماره 8 نیز اشارت دیگری به این آیه خواهد شد.

⁸ سورة الدخان، آیه 43 / سورة الواقعة، آیه 52 - زقوم در لغت عبارت از درخت و درختچه‌ای است بیابانی از تیره سنجدها که برگ آن زخم را بهبودی و تیرگی رنگ روی را جلا می‌بخشد. از این درخت روغنی گرفته می‌شود که منافع طبی بسیار دارد (فرهنگ لاروس). اما از لحاظ اعتقاد دینی، درختی با میوه‌های تلخ در دوزخ است و مجازاً به درختی که میوه تلخ می‌دهد نیز می‌گویند (فرهنگ سخن) و خوراک دوزخیان است (فرهنگ معین). در سوره واقعه به گمراهان وعده می‌دهد که خورندگان از درخت زقوم هستند و در سوره دخان گوید که شجره زقوم خوراک هر نگاهکاری است.

در امر مبارک زقوم خوراک ناقضین میثاق است: "حال طیور لیلی از حفرات شبهات فریاد برآرند که نور حقیقت معدوم شد و آثار موهبت حضرت احدیت مفقود گشت بساط رحمانی منظوی گردید و خیمه الهی از بن برفتاد نسیم موهبت مقطوع شد و پرتو شمس هدایت مظلم و تاریک گشت آفاق از اشراق محروم شد و بر شرق و غرب چون قلوب آن حزب بی ادب ظلمت شب مستولی گشت گلشن الهی گلخن ظلمانی شد و جنت ابهی خارستان جسمانی گردید نعوذ بالله من ذلک. کورانند و کران؛ گنگانند و بی خردان خراطین زیر زمین‌اند و کرم مهین اسفل سافلین؛ از جهان روشن علین خبری ندارند و از سپهر برین رحمة للعالمین اطلاعی نیافته‌اند در طبقات سفلی های و هوی و حرکتی دارند و از کثافات شبهات فیض و برکتی جویند. این است رزق مقسوم اهل شجره زقوم فلیملئوا منه البطون هذا جزاءهم بما نقضوا میثاق الحي القيوم" (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 127).

تفاوت میان نفوسی که در طریق حق قدم بر می‌دارند و نفوسی که اسیر هوی و هوسند، در ثمره اعمالشان و مکافاتشان مشهود می‌گردد. اولی از شجره حیات بهره می‌برد و دیگری میوه زقوم نصیبش می‌شود: "ایام بگذرد عمر بسر آید و هیچ حالتی نباید. اما فرق است میان نفوسی که ایام خویش را به هوی و هوس نفسانی منتهی نمود و نفوسی که مدت حیات را وقف اشدّ صدمات در سبیل ربّ الآیات فرمود. این ربّ عظیم یافت و آن به خسران مبین افتاد این از شجره حیات ثمره نجات چید و آن از باغ آمال میوه زقوم یافت این مزرعه برکت آسمانی دید و از آن ارض جزره گیاه ناکامی روئید، هل یستوی الرَّابِحون و الخاسرون ام یتعادل الفائزون و المحرومون؟ لا والله المخلصون هم الممتازون" (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 53).

این واژه به صورت مثل نیز در آمده است، گو این که باز هم در ارتباط با ثمره افعال انسانی است. حضرت عبدالبهاء در مقام مقایسه عدم اختیار حیوان و مختار بودن انسان میفرماید، "اما انسان که اشرف کائنات ذی روح است و متحرک به اراده و مؤید به عقل و هوش لهذا باید در جمیع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم بغایت مقدوح و مذموم و بدترین نوع حیوان، اولئک کالأنعام بل هم أضلّ سبیلا زیرا موهبت پروردگار را به هدر داده و مانند شجره زقوم ثمر تلخ بار آورده. هیچ کائی از کائنات مواهب الهیه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی پایان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد اینست که در آیه مبارکه میفرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ" (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 105).

در مقام مقایسه مؤمنین و مؤمنات نیز همین اصطلاح به کار رفته است: "ای ورقهء زکیه الیوم نساء و أنسات ارض کلّ در ظلّ شجرهء زقوم ساکن و به ظلّ یجموم ساعی. هرچند حال معلوم و واضح نیست بلکه مستور و مکنون، ولی عنقریب واضح و لائح گردد. چون این درخت شکوفه و برگ نماید و حقیقت خویش را ظاهر کند و گوهر به بار آرد. ولی تو در ظلّ شجرهء طوبائی و در سایهء سدرهء منتهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 347).

در مقامی نیز هر سایه‌ای را دود سیاه می‌دانند جز ظلّ خداوند و هر درختی را زقوم محسوب می‌دارند جز درخت ملکوت: "یا مَنْ اسْتَجَارَ مِنَ الْأَغْيَارِ إِلَى رَبِّهِ الْمُخْتَارِ إِيْلَمَ أَنَّ كُلَّ ظِلٍّ يَجْمُومُ إِلَّا ظِلَّهُ الظِّلِيلِ وَ كُلُّ ثَمَرٍ زَقُومٌ إِلَّا فَاكْهَةَ جَنَّةِ مَلَكُوتِهِ الْعَظِيمِ وَ دُونَ كُلِّ بَابٍ خِيْبَةُ الْأَمَالِ إِلَّا بَابَ رَحْمَتِهِ الْمَفْتُوحِ عَلَى وَجْهِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ" (همان)

⁹ اشاره به سورهء واقعه، آیه 18 / سورة الدهر، آیه 15 به بعد - این عبارت در واقع ترکیبی از چند آیه است. در آیه 18 سورهء واقعه در بارهء مقربان درگاه الهی که در "جنات نعیم" هستند آمده است: "عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مَّتَكِّئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ" (بر سریرهای بافته از زر و جواهر تکیه زندگانند رو به روی یکدیگر؛ می‌گردند بر ایشان پسران جاودانیان با قدح‌ها و ابریق‌ها و جامی از شراب جاری). در سورهء دهر دربارهء ابرار که در بهشت به سر می‌برند مفاهیمی مشابه ذکر شده است: "مَّتَكِّئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ... يُطَافُ عَلَيْهِمْ بَانِيَةً مِّنْ فَضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرٍ؛ قَوَارِيرٌ مِّنْ فَضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَ يُسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسْمَى سَلْسَبِيلًا وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ" (آیات 15 به بعد - مضمون: تکیه زندگان در آن بر

سریرها ... به گردش در آورده می‌شود بر ایشان ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی که باشند آبگینه‌ها؛ آبگینه‌ها که باشند از نقره و اندازه گرفته‌اند آنها را اندازه گرفتنی و آشامانیده می‌شوند در آن جامی را که باشد مزاجش زنجبیل؛ چشمه‌ای در آن به نام سلسبیل و گردش می‌کنند بر ایشان پسران جاودانی (...).

در آثار مبارکه به "کأس کان مزاجها کافور" که نصیب ابرار می‌شود و نکایه از اقبال و ایمان آنها است، اشاره شده است. در لوحی حضرت عبدالبهاء به یکی از احباء می‌فرمایند، "فانک شربت کأس الّتی مزاجها کافور من ید عطاء ربک قبل أن ینفخ فی الصّور و یرتفع صوت السّافور و الأعیان محجوبة عن تلك الطلعة اللامعة المجلّة بالنور" (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 415). در الواح دیگر نیز به معنای ایمان استفاده شده است (نگاه کنید به مأخذ فوق، صفحات 416 و 417)

¹⁰ توضیحات جناب دکتر رأفتی در "مأخذ اشعار در آثار بهائی"، ج 3، ص 184 عیناً نقل می‌شود:

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قی چنین می‌فرمایند، "... باری علیالجماله تو خوش بخت بودی؛ چه که در ظلّ این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر. آن حبس و زندان دید، تو قصر و ایوان یافتی. آن زجر شدید دید، تو اجر مزید. آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف و مهر. او به تاریکی چاه راه یافت تو به اوج ماه.

خون دل و جام می هر یک به کسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین باشد

خلاصه، از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزّت مستقرّ و بر صدر جلال مقرّ یابند و در صون حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و به منتهای آمال مقرون گردند. السّلام علی من اتبع

الهدی" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 226)

[مراد از شخص خطیر، علیاصغر خان امینالسلطان است که به سال 1280 هـ ق (1863م) متولد شد و در سنه 1325 هـ ق (1907م) هنگامی که از مجلس شورای ملی خارج میشد به دست یکی از مجاهدین به قتل رسید. او از 1303 هـ ق (1885م) تا 1313 هـ ق (1895م) صدراعظم ناصرالدین شاه و از 1316 هـ ق (1898م) تا 1321 هـ ق (1903م) صدراعظم مظفرالدین شاه بود - مآخذ اشعار]

و نیز از حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی در حیفا چنین میفرمایند، "هو الله ای رفیق عبدالبهاء چندی است شما در آنجا به جوار مقدّس فائز و به تقبیل عتبه مبارکه مشرف و عبدالبهاء محروم و مأیوس. حافظ شیرازی گفته، خون دل و جام می هر یک به کسی دادند. از قرار مسموع انکسار مزاجی حاصل. امیدوارم تا به حال زائل و به عبودیت صرفهء حقیقیّه من دون تأویل عبدالبهاء به آستان بهاء منجذب و مستبشر باشند و علیک البهء الأبهی ع ع" (مجموعه آثار، شماره 84، ص 354).

و نیز از حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر، چنین میفرمایند: "... باری حضرت بی چون این بندگان درگاه احدیتش را به جهة عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید:

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دائرهء قسمت اوضاع چنین باشد

یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و ناله. یکی را پیمانهء سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار. لیلی را غمزهء دلسوز دادند و مجنون را آه جگرسوز. پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر جفا است نه دُرّ عطا؛ جام بلاست نه جای صفا؛ سوختن است نه آسودن..."

(بشارة النور، ص 228)

چنانچه تصریح فرموده‌اند شعر منقول از حافظ است و غزلی که متضمن این بیت میباشد چنین است:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزن باشد

یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

از لعل تو گریا بم انگشتری زنه

صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل

شاید که چو وایینی خیر تو درین باشد

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

نقشش بحرام ار خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

در دایرهء قسمت اوضاع چنین باشد
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد
آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر
کاین سابقهء پیشین تا روز پسین باشد
(دیوان حافظ، ص 109-110)

¹¹ جمال ابهی در لوحی دربارهء ظهور علائم قیامت، این عبارت را نازل فرموده‌اند، "قد قضت
العلامات کلّها إذ أخرجنا يد القدرة من جیب العظمة و الاقتدار" (کتاب مبین، خط زین المقرئین، ص
232). این لوح مبارک عیناً در لوح اشراقات (مجموعه اشراقات، ص 67 به بعد) و لوح مبارک
خطاب به شیخ نجفی، ص 96 به بعد نیز عیناً نقل شده است. این آیات مبارک که توسط رابرت مک‌لایلین
Robert McLaughlin در کتابی به نام "آیات محکمات" (These Perspicuous Verses) بررسی شده
است. نام کتاب از این بیان جمال ابهی در لوح خطاب به شیخ نجفی گرفته شده است: "یا شیخ از هر
جهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار می‌نماید. مع‌ذلک نظر به رحمت
کبری جواب علی قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار به نور اثبات و اقرار منور
گردند. انصاف کمیاب و عدل مفقود. از جمله این آیات محکمات در جواب بعضی از ملکوت علم الهی

ظاهر و نازل یا ایها المتوجه الی انوار الوجه...

¹² اشاره به بیان جمال ابری در لوحی درباره ظهور علائم قیامت است که در مقابل هر سؤال جوابی عنایت می‌فرماید. سؤال "هل القيامة قامت؟" را با جواب "بل القيوم بملکوت الآيات" ادامه می‌دهند. (نگاه کنید به کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص 231)

¹³ اشاره هیکل مبارک به معنی واقعی "مستغاث" است که در آثار حضرت اعلیٰ عزّ نزول یافته است. در بیان، باب شانزدهم، واحد دوم نازل شده است: "وصیت می‌کنم کلّ بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره‌الله کلّ موفق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم ثمّ طوبی لکم. و الا اگر شنیدید که ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم‌الله الاغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم‌الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکردید رحم بر نفس خود کرده و کلّ بکلیه در ظلّ آن نقطه ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید..." و در باب هفدهم از واحد دوم می‌فرماید، "چه بسا ناری را که خدا نور میکند بمن یظهره‌الله و چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کلّ داخل شوند، احدی داخل در نار نمی‌ماند و اگر الی ستغاث رسد و کلّ داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الا آن که کلّ مبدل به نور می‌گردند و همین فضل را از من یظهره‌الله طلب نموده که این فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد باشند..."

حضرت بهاء الله درباره عدم تمسک اهل بهاء به کلماتی مانند "مستغاث" و اقبال آنها به منیظهره الله میفرماید: "سبحان الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و به آن کلمه خالق را از حق منع کرده‌اند. مع آن که ذکر مستغاث هم از بیان است که میفرماید به بیان از سلطان و منزل او محروم نمانید و از آن گذشته میفرماید، "چه، کسی عالم به ظهور نیست غیرالله؛ هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطهء حقیقت نمایند و شکر الهی به جای آرند." امروز اهل بهاء در ظلّ سراق عظمت و عصمت حقّ جلّ جلاله مقرّ یافت‌اند و از برای خود مقام گزیده‌اند؛ به استقامتی ظاهرند که شبه و مثل نداشته و ندارد. فی الحقیقه هر بصیری متحیر است و هر خیری متعجب؛ چه که در این ظهور اعظم ظاهر شده آنچه که از اول ابداع الی حین ظاهر نگشته. آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع. معذک به ادله و برهان عباد را به افق ظهور دعوت مینماییم که شاید محروم نمانند...» (مجموعه اشراقات، ص 37).

و در بیان دیگری از قلم اعلی نازل، "الیوم بیان و دون آن معلق به قبول است و بعضی به لفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند. بگو ای غافل‌های عالم، این لفظ هم از بیان بوده، استدلال به آن، به قول نقطه، جائز نه، قوله تعالی، «ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان.» مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم ننمایید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر میفرماید، «چه، کسی عالم به ظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطهء حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند.» بعضی آگاه نبوده و نیستند. بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمایید شاید فائز شوید به

آنچه که از برای آن از عدم به وجود آمده‌اید." (همان، ص 99).

حضرت ولی امرالله میفرمایند، "در دو سال اخیر حیات مبارک حضرت که بتمامه در سجن چهریق مصروف گردید از قلم آن سید امم لوح حروفات بافتخار جناب دیان نازل شد و در بادی امر چنین تصوّر میرفت که مراد از نزول لوح مذکور بیان مسائل مربوط به حکمت و معرفت الهیه است ولی بعداً معلوم و محقق گردید که منظور مبارک از یک طرف تبیین حقیقت مستغاث و از طرف دیگر اشاره به نوزده سنه‌ای است که بین ظهور آن حضرت و اظهار امر من یظهره الله فاصله خواهد بود" (قرن بدیع، ص 86).

همچنین می‌فرمایند، "از لوح حروفات که از کلك اطهر حضرت اعلی به افتخار جناب دیان در چهریق نازل و در آن لوح مقدّس حقیقت "مستغاث" تبیین و تشریح گردیده منظور اشاره به قرب ظهور آن مظهر احدیه بوده و وعدهء لقا و فیض جمال کبریا هم که به ملاً باقر حرف حی عنایت گشته مراد تشرف به ساحت مقدّس جمال قدم جل اسمه الاعظم میباشد" (قرن بدیع، ص 165).

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه‌های مبارک میفرمایند، "شرایط قیامت به نصّ مبارک حضرت اعلی روحی له الفدا در طرفة العین گذشت، یعنی پنجاههزار سال در یک دقیقه منقضی شد و جمیع این وقایع عظمی و شروط یوم قیامت مجری گردید. با وجود این اهل بیان می‌گویند که شرط ظهور من یظهره الله این است که باید دو هزار سال بگذرد، چون که دو هزار سال نگذشته است، پس جمال مبارک بر حق نیستند و نفوسی که خود مقرر و معترفند آن پنجاه هزار سال در طرفة العین گذشت و

وقایع عظیمه قیامت تحقق یافت، انکار می کنند که نمیشود عدد مستغاث در نوزده سال منقضی شود. فاعتبروا یا اولی الأبصار. ببینید که بی انصافی به چه درجه است و نادانی تا چه حد و خداوند در صریح قرآن میفرماید که دو نفخه پی در پی است و حضرت اعلی روحی له الفدا جمیع حجات خلق را خرق فرموده و از برای ظهور من ینظهره الله شرطی قرار ندادند و فرمودند که اگر امروز ظاهر شود فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ وَ بَنَصَّ صریح میفرماید ایّاک ایّاک أن تحتجبَ بالواحد البیانی أو بما نُزِّلَ فی البیان. با وجود این اهل بیان گویند که در بیان ذکر مستغاث است. واحد بیان ذات مقدّس حضرت اعلی و هجده حروف حیّ است. با واحد بیانی از من ینظهره الله محتجب مشو. حال اهل بیان به مرآت از شمس حقیقت محتجب شدهاند" (ایّام تسعه، ص 16-115).

برای اطلاع بیشتر درباره این قضیه و استدلالهای اهل بهاء نگاه کنید به مائده آسمانی، ج 7، ص 214 و 251؛ مائده آسمانی، ج 4، ص 31؛ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص 55؛ یادنامه مصباح منیر، ص 402؛ اقتدارات، ص 53؛ رحیق مختوم، ج 2، ذیل "مستغاث العالمین"؛ کتاب "حضرت باب"، تألیف محمد حسینی، صص 920 به بعد، ص 871، ص 883-884 و 889. مقاله ای نیز به قلم دکتر محمد افنان در دفتر دوم سفینه عرفان، ص 195 الی 204 درج است.

¹⁴ سوره ص، آیه 26 - مقام خلیفه اللهی مقام انسان کامل است. انسان ثمره خلقت است و انسان کامل اشرف بر جمیع و محلّ تجلّی الهی است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند، "ذات احدیّت مستجمع جمیع کمالات است و از این مقام یک تجلّی بر حقیقت انسانیّه کرده یعنی شمس حقیقت اشراق در این آئینه نموده این است که انسان مرآت تامه ای مقابل شمس حقیقت است و

جلوه گاه او است. تجلی کجالات الهیّه در حقیقت انسان ظاهر است این است که خلیفه الله است رسول الله است. اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد؛ چه که مقصد از وجود ظهور کجالات الهیّه است لهذا نمی شود که بگوئیم که وقتی بوده که انسان نبوده؛ منتی این است که این کره ارضیه نبوده ولی این مظهریت کامله از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر بوده و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست مقصد انسان کامل است؛ زیرا اشرف عضوی در شجرهء ثمره است و مقصد اصلی او است اگر شجره ثمره نداشته باشد مهمل است" (مفاوضات، ص 150)

¹⁵ اشاره به آیه تورات است که می گوید، "و خدا گفت آدم را به صورتان و موافق شبیهان بسازیم... پس خدا آدم را به صورت خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید" (سفر پیدایش، باب اوّل، آیه 26). حضرت عبدالبهاء کراراً به این آیه استناد فرموده اند. در بیانی میفرمایند، "انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر «لنعلمن الانسان علی صورتنا و مثالنا» شود و آن نتیجهء عالم انسانی است" (امر و خالق، ج 3، ص 336).

¹⁶ اشاره به داستان خلقت انسان است که خداوند به ملائکه فرمود به او سجده کنند. همه سجده کردند الا شیطان. نگاه کنید به قرآن کریم، سوره بقره، آیه 34؛ سوره اعراف، آیه 11؛ سوره اسراء، آیه 61؛ سوره کهف، آیه 50؛ سوره طه، آیه 116.

¹⁷ اشاره به رانده شدن شیطان از بارگاه الهی و نیز هاروت و ماروت از درگاه خداوند است. در خصوص هاروت و ماروت، حضرت بهاء الله می فرمایند، "ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو

عبد مقرب الهی بودند. از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند. به اراده محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اَتقی و اعلی و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند. بعد نسیمی از شطرا امتحان وزید و به اسفل نیران راجع شدند" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 131).

¹⁸ در لوحی حضرت عبدالهء دربارہء ولد بکر می فرمایند، "ولد بکر در جمیع شرایع الهیہ اختصاص داشته؛ به کتب تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویہء سابقہ مراجعت نماید ... تا واضح شود که در جمیع شرایع الهیہ ولد بکر امتیازات فوقالعاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت تا چه رسد به زخارف دنیا..." (امر و خلق، ج 4، ص 216)

¹⁹ صورت تغییر یافته‌ی از آیه 43 سوره اسرا در تعالی خداوند از آنچه که انسانها تصور می کنند: "سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً."

²⁰ توضیحات جناب دکتر رأفتی از جلد پنجم مآخذ اشعار (ص 328)، با تلخیص، نقل میشود:

شعر "هر لحظه به شکل..." مطلع مستزادی است که به نام مولوی شهرت یافته است. این مستزاد را از جمله نیکلسن در کتاب "اسلام و تصوّف" (ص 136-138) به نام جلالالدین رومی نقل نموده که چند بیت اول آن چنین است:

هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد

هر دم به لباس دگران یار بر آمد
گاهی بدل طینت صلصال فرورفت
گاهی ز تک که گل نفاّار بر آمد
منسوخ چه باشد چه تناسخ بحقیقت
شمشیر شد و از کف کراّار بر آمد
می گشت دمی چند برین روی زمین او
عیسی شد و بر گنبد دواّار بر آمد
که نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق
که گشت خلیل و زد دل نار بر آمد
یوسف شد از مصر فرستاد قیصی
از دیدهء یعقوب چو انوار بر آمد
دل برد و نهان شد
که پیر و جوان شد

غواص معانی

زان پس بجان شد

آن دلبر زیبا

فتان زمان شد

از بهر تفرج

تسبیح کمان شد

خود رفت بکشتی

آتش گل از آن شد

روشن کن عالم

تا دید عیان شد

(اسلام و تصوّف، ص 136)

استاد جلالالدین همائی در مقدمه‌های که بر دیوان غزلیات شمس تبریزی مرقوم نموده‌اند (ص 101-102) ابیات فوق را از "گوینده رومی تخلص" دانسته و انتساب آن را به جلالالدین محمد مولوی مردود

شمرده‌اند. توضیحات محمد رضا شفیعی کدکنی نیز در پاورقی صفحه 229 کتاب تصوف اسلامی مشعر بر ان است که هر چند مستزاد فوق به نام مولوی شهرت یافته ولی این شعر از او نیست.

²¹ مصرع مزبور از سعدی است که در یکی از قصاید خود میگوید:

سخن را روی در صاحب‌دلان است نگویند از حرم إلا بحرم (کلیات سعدی، ص 468)

مولوی نیز همین مضمون را در مثنوی آورده است که:

دل نباشد آن که مطلوب گِل است این سخن روی با صاحب‌دل است (مثنوی طبع جعفری، ج 4، ص 703)

²² سوره بقره، آیه 40

²³ همان

²⁴ سوره مرسلات، آیه 1 به بعد

²⁵ اشاره به آیه مذکور در سوره بقره (آیه 2): ذلک الکتاب لاریب فیهِ هُدًی للمتّقین.

²⁶ اشاره به آیه 54 سوره غافر (40) که میفرماید، "و لقد آتینا موسی الهدی و أورثنا بنی اسرائیل الکتاب هُدًی و ذکر لاولی الألباب."

²⁷ سوره المرسلات، آیه 8 به بعد

28 سورة المطففين، آیه 6

29 ایادی امرالله در امر بهائی کسانی هستند که به نشر نجات‌الله، نطق به براهین الهیه و ابلاغ دیانت الهی و ترویج شریعت خداوند و انقطاع از غیر خداوند و زهد و پرهیزگاری در دنیا و مشتعل کردن نار محبت‌الله در دل و جان بندگان خداوند می‌پردازند. اما معنی ایادی امر در این دور به انحاء گوناگون بیان شده است. به چند مورد اشاره میشود:

یکی از معانی "ایادی امرالله" مفهوم عامّ است. حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند، "جمال مبارک ریشه‌ی اوهام را کند. ایادی امر در این ظهور به اسم و لقب وارث نیستند. بلکه نفوس مقدّسه‌ای هستند که آثار تقدیس و روحانیتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و دلها به حُسن اخلاق و نیت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد. نفوس، خود، شیفته‌ی اخلاق ممدوحه و صفات مرضیه‌ی آنها شود، وجوه، خود، متوجّه شیم و آثار باهره‌ی ایشان گردد. نه لقبی است که به هر که خواهند بدهند نه مسندی است که هر که بخواهد وارث شود. ایادی امر دستهای حَقّند. پس هر که ناصر و خادم کلمه‌الله است، او دست حق است. مراد این معنی است نه لفظ و عبارت. هر کس فانی‌تر است در امرالله مؤیدتر است و هر کس خاضع‌تر مقرب‌تر" (مائده آسمانی، ج 2، ص 13).

شاید حضرت عبدالبهاء در این بیان مبارک ناظر به بیان حضرت بهاء‌الله باشند که (در صفحه 154 جلد دوم لثالی حکمت) میفرمایند، "یا اهل البهائیه قد جرى كوثر الحيوان لأنفسكم، أن اشربوا منه باسمي رغماً للذين كفروا بالله مالک الأیان. قد جعلناكم أيادی الأمر، أن انصروا المظلوم إنه ابتلى بين أيدي

الْفَجَّارِ. إِنَّهُ يَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ وَيَذْكُرُ مَنْ ذَكَرَهُ.

در بیان دیگری از قلم حضرت بهاء‌الله چنین نازل، "وجود از کلمه‌الله موجود و کلمه‌الله از ظهور ظاهر؛ اوست کتاب مبین و حصن متین... امروز حکم میّت بر کلّ صادق مگر نفوسی که عقبه اسماء ایشان را از خالق اشیاء منع نمود؛ دیدند و شنیدند و به یقین مبین قصد بحر معانی نمودند. ایشانند ایادی امرالله و مطالع استقامت و اقتدار...". (یادنامه مصباح منیر، ص 200).

اما معنی دیگر مفهوم خاصّ است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از ایادی سؤال نموده بودید. ایادی نفوسی هستند که از قلم اعلی تعیینشان صادر و یا از قلم عبدالبهاء به این خطاب مخاطب و به این عنوان مشرف گشتند. هر یک بر میثاق الهی ثابت، این عنوان در حقّ او صادق" (رحیق مختوم، ج 1، ص 205 / مائده آسمانی، ج 2، ص 13).

اما درباره صفات ایادی امرالله در لوحی از قلم جمال مبارک چنین نازل، "اصلی و اسلم و اکبر علی انجم سماء عرفانک و ایادی امرک الذین طافوا حول إرادتک و ماتکلموا إلاّ بإذنک و ما تشبّثوا إلاّ بذلیک... اولئک عبادُ شَهِدَت بِخِدْمَتِهِمْ و نصرتهم و قیامهم و ذکرهم و ثنائهم کتُبک و زبرک و صحفک و الواحک و بهم نصبت أعلام توحیدک فی مُدُنک و دیارک و رایات تقدیسک فی مملکتک. اولئک لم یسبقوک بالقول فی أمرٍ مِنَ الْأُمُور. قد کانت آذانهم مترصّدة لإصغاء أوامرک و عیونهم منتظرة لأنوار وجهک. اولئک عبادُ مکرمون، اولئک عبادُ فائزون. اولئک عبادُ قائمون. یصلین علیهم أهل الملك و الملکوت و أهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک. لک الحمد یا إلهی با

أَيَّدَتِي عَلَى ذِكْرِهِمْ وَثَنَائِهِمْ وَعَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ فِي أَمْرِكَ وَفِي أَيَّامِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُحْصِيَ الْمَحِيطُ الْعَلِيمُ"
(پیک راستان، ص 74).

در بیان دیگری از قلم اعلی نازل، "این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اولیاء را، یعنی نفوسی که ایادی امرند و به طراز تبلیغ مزینند و بر خدمت امر قائم، موفق فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست" (همان، ص 137).

مورد دیگر مربوط به پیشینی جمال مبارک در خصوص دورانی است که حضرات ایادی امرالله مسئول اداره جامعه میشوند؛ یعنی زمانی که مرکز تبیین و تشریح در جامعه وجود ندارند. چون این موضوع به حضرات ایادی منتخَب حضرت ولی امرالله مربوط می‌شود، در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

وظائف ایادی امرالله نیز در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء ذکر شده است: "وظائف اصلیّه ایادی امرالله تألیف کتب مفیده و رسائل بدیعه در اثبات الوهیت و وحدانیت و حقیقت مظاهر مقدّسه است، علیالخصوص در این ایام به قواعد فلسفی و طبیعی و دلائل عقلی و براهین منطقی. زیرا اکثر اهل عالم از منقول دور و به معقول متشبّث و مقتنع و مسرور" (مائده آسمانی، ج 9، ص 36).

ایادی امرالله همان علماء فی البهائ هستند که در (بند 173) کتاب اقدس با عبارت "یا معشرالعلماء فی البهائ" ذکر شده‌اند. حضرت ولی امرالله درباره این بیان مبارک می‌فرمایند، "علماء در این کور مقدّس در یک مقام ایادی امرالله و در مقام دیگر مبلغین و ناشرین امر که در سلک ایادی نباشند ولی رتبه

اولی را در تبلیغ حائز. مقصود از امراء (فی البهاء) اعضاء بیتالعدل محلی و ملی و بین‌المللی است" (یادداشت 183 در منضمات کتاب اقدس).

³⁰ هر دو آیه در سوره ناس آمده است.

³¹ مقصود از سنه شداد، صعود جمال ابری است. حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند، "لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 4، ص 176). در لوح فتنه، نازل از قلم جمال مبارک در بغداد، نیز ذکر "سنه شداد" شده که پیش‌بینی قیام ازل علیه حضرت بهاء‌الله است. در این لوح میفرمایند، "کلّ ذلک من ظهور هذه الفتنة الأعظم التي يظهر عن هذا الشطر المهيم الأقدم و قد هبت ارياحها حينئذ فيأتي عن قريب في سنة الشداد و يأخذ كلّ من في البلاد..." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 264)

³² اشاره به آیه مبارکه در قرآن کریم (یوسف، آیه 20) است که میفرماید: "و جاءت سیارة فأرسلوا واردهم فأدلی دلوهُ... " (مضمون به نقل از تفسیر صفی: و آمدند کاروانیان؛ پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوش را به چاه...). داستان حضرت یوسف است که برادرانش در چاه انداختند. وقتی که پیشرو کاروانیان بیامد و دلو در چاه انداخت، او را بیافت و از ته چاه به اوج ماه رساند. واژه "وارد" را فرهنگ لاروس اینگونه ترجمه می‌کند: (فاعل): بر آب آینده؛ دلیر و شجاع؛ پیشی جوینده؛ پیشرو «فأرسلوا واردهم: پیشرو خود را فرستادند» (قرآن) - راه؛ موی بلند و فروهشته...